

مجله پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب

سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۰

بررسی سیمای معشوق در شعر ابن فارض

* دکتر محسن خدایمی^۱آمنه دهقانی^۲

چکیده

عشق و حالات عاشق و معشوق موضوعی همگانی است که در میان جوامع و نسل‌ها به گونه‌ای متفاوت خود را نمایان می‌سازد. آدیان از دیرباز به نظم و نثر سخن از عشق گفته‌اند به طوری که اشعار شاعران زیادی از ادب پارسی و عربی با عاشقانه‌سرایی و وصف معشوق پیوند خورده است که این شیوه ادبی بیانگر احساسات درونی شاعر/عاشق نسبت به معشوق؛ خواه حقیقی و خواه مجازی است.

سلطان العاشقین ابن فارض یکی از بزرگ‌ترین شاعران ادبیات عرب است که به دلیل اشعار عاشقانه و عارفانه شهرت بسیار زیادی دارد. وی شاعر عشق است و معشوق محور اصلی اشعار اوست. از آنجا وصف زیبایی معشوق و ذکر صفات فیزیکی و اخلاقی از بن‌مایه‌ها و موتیف‌های اصلی همه غزل‌های عاشقانه و عارفانه است؛ در این مقاله سیمای معشوق ابن فارض در قالب توصیف ویژگی‌های ظاهری و رفتاری مورد بررسی قرار گرفته است و به این نتیجه رسیده که شعر ابن فارض سراسر توصیف معشوق و حالات عشق است و این عشق، عشقی پاک و در واقع پله‌ای برای رسیدن به عشق الهی است.

واژگان کلیدی: ابن فارض، عشق، معشوق، شعر عاشقانه-عارفانه.

^۱دکترای تخصصی، استادیار زبان و ادبیات عرب (نویسنده مسئول)، رئیس دانشگاه فرهنگیان شهید بهشتی اقلید، فارس

khodamymohsen@gmail.com

^۲ دانشجوی دکترا، دبیر ادبیات، آموزش و پرورش آباءه، Ameneh.dehghani@yahoo.com

تاریخ ارسال ۱۴۰۰/۰۸/۳۰ تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۱۱/۱۴

مقدمه

عشق و مشتقات آن از جمله موضوعاتی است که در ادبیات فارسی و عربی به آن پرداخته شده است. معشوق، چه در شکل زمینی و چه در شمایل آسمانی، به عنوان قهرمان داستان عشق، در آثار غنایی و عرفانی همه دوره‌ها، حضوری چشمگیر دارد. گاه در نتیجه پیوند عشق و عرفان، اشتراکاتی بین این دو حاصل شده است؛ یعنی معشوق آسمانی و معنوی همچون معشوق زمینی و مادی بر عاشق جلوه‌گر می‌گردد و نیز معشوق زمینی به سبب زیبایی آسمانی‌اش دست نیافتنی می‌شود.

در جریان تاریخ پر فراز و فرود عرفان و تصوف اسلامی، کمتر عارفی را می‌توان یافت که به عشق نیندیشیده و از تأثیر یا اهمیت آن سخن نگفته باشد. نگاهی به ادبیات عرفانی نشان می‌دهد که «در شعر غنایی عرفانی، عشق آسمانی و الهی با عشق مادی و زمینی در آمیخته و با زبان عواطف زمینی بیان می‌شود» (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۲۷).

«شعر عارفانه- عاشقانه عربی به احتمال قوی و بنا به قراینی متأثر از غزل عارفانه- عاشقانه فارسی است که با سنایی تثبیت شده و رسمیت یافته است. به نظر می‌آید صوفیه و شاعران متصوف ایرانی (از خراسان و عراق عجم) که در مقابل امواج متوالی ترکان غز و سپس مغولان مجبور به مهاجرت به آسیای صغیر و مصر و شام و حجاز شدند، سنت شعر صوفیانه عاشقانه- عارفانه را با خود بردند. نسل بعدی این متصوفه صاحب ذوق و ادیب توانستند هم‌مسلمان عربی زبان خود را با سنت شعر عارفانه- عاشقانه چنان آشنا سازند که فی‌المثل دو شاعر متصوف بزرگ قرن هفتم هجری؛ ابن فارض و ابن عربی را می‌توان حاصل روح ادب فارسی و متأثر از شعر صوفیانه فارسی دانست؛ و این مدعا وقتی روشن می‌شود که شعر این دو را با شعر عرفانی عربی پیش از آن مقایسه کنیم.» (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۶۷: ۳۲۷)

از آنجاکه معشوق محور و مرکز غزل‌های عاشقانه و عارفانه است، از دیرباز شخصیت، رفتار و حقیقت او همواره در مرکز توجه پژوهشگران بوده است؛ معشوق می‌تواند خدا، ممدوح یا هر شخص دیگری باشد. این معشوق در شعر هر شاعری و در هر دوره‌ای به گونه‌ای متفاوت ترسیم می‌شود، اما وصف زیبایی معشوق و ذکر صفات فیزیکی و اخلاقی از بن‌مایه‌ها و موتیف‌های اصلی همه غزل‌هاست.

سؤال تحقیق

از آنجاکه عشق موضوع و محور اشعار ابن فارض است، به همین دلیل این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال است که عشق و معشوق در اشعار ابن فارض به چه صورت نمود یافته است؟

فرضیه تحقیق

با مطالعه اشعار ابن فارض به نظر می‌آید وی عشق را در همه مراتب آن تجربه کرده و معشوق، قهرمان غزل‌های پرسوز و گداز عاشقانه عارفانه اوست. اشعارش با اینکه عارفانه و الهی است، اما گاه این عشق الهی به صورت عشق انسانی تجلی می‌کند؛ بنابراین صفات لطف معشوق انسانی سمبل صفات جمال خداوندی است. معشوق ابن فارض گاه با اوصاف و جلوه‌های زمینی و گاه با رمز و رازهای معنوی همراه است. این معشوق نقش قهرمان شعرهای او را بازی می‌کند. در این نوشتار سیمای معشوق در اشعار ابن فارض در قالب توصیف ویژگی‌های ظاهری و رفتاری مورد بررسی قرار گرفته است.

پیشینه پژوهش

بررسی سیمای معشوق در شعر شاعران فارسی‌زبان چون حافظ، خاقانی، نظامی، انوری، سعدی، صائب و وحشی بافقی صورت گرفته است. محمدرضا برزگر خالقی در مقاله‌ای با عنوان «عشق و عاشق و معشوق در غزلیات جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی»، مرتضی چرمگنی در مقاله‌ای به نام «القاب و نام‌های عاشقانه معشوق در غزل خاقانی، نظامی و سعدی»، محمدحسن کرمی و محمد مرادی در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی سیمای معشوق در غزلیات انوری»، محمد میر و زهرا کیچی مقاله «جلوه معشوق در آینه شعر وحشی بافقی» و زهرا احمدی پور اناری هم در مقاله‌ای به نام «جلوه‌ی خاص معشوق در غزل‌های صائب» و هادی عدالت‌پور «جلوه‌های ناز معشوق در شعر حافظ» به بررسی معشوق پرداخته‌اند. همچنین محمدرضا نصر اصفهانی در مقاله‌ای با عنوان «کرشمه‌ی معشوقی در دیوان حافظ و ابن فارض» به بررسی نقش زیبایی معشوق در ایجاد عشق و مستی پرداخته، اما تاکنون پژوهشی مستقل درباره ویژگی‌های ظاهری و رفتاری معشوق که رکن اصلی شعر ابن فارض است، انجام نشده؛ بنابراین در پژوهش پیش رو به بررسی ویژگی‌های ظاهری و رفتاری معشوق در شعر ابن فارض پرداخته شده است.

۱- ابن فارض و شعرش

۲- ابو حفص «ابوالقاسم» شرف‌الدین عمر، معروف به سلطان‌العاشقین، بزرگ‌ترین شاعر عرب است که در آسمان پرستاره عرفان درخششی خیره‌کننده و کم‌نظیر دارد. خانواده‌ی وی از مردم حماه دمشق بودند و از پدرش با کنیت و نام ابوالحسن علی و از جدش لقب «مرشد» یاد کرده‌اند. «وی به سال ۵۷۶ ه ق در قاهره به دنیا آمد.» (بهرروز، ۱۳۵۹: ۲۹۷). لقب او «فارض» بود؛ به این دلیل که پدرش حقوق و سهم‌الارث زنان را معین می‌کرده است.

«ابن فارض بزرگ‌ترین سراینده شعر صوفیانه در ادبیات عرب است که از یکسو قدرت و استعداد شاعری را به کمال داراست و از سوی دیگر احساس و ادراک دینی و عرفانی او در غایت علو و سرشاری است. وجود این دو امتیاز برجسته موجب شده است که او لوای شعر روزگار خود را در دوره‌ی فترت ادبی بعد از جنگ‌های صلیبی بر دوش گیرد و بر فراز قله‌ی شعر صوفیانه عرب بایستد» (جودی نعمتی، ۱۳۸۴: ۳). مهم‌ترین اثر وی دیوان اشعار است که قصاید بلند و ارزشمند تائیه کبری و خمیره او تاکنون بارها از سوی بزرگان و شارحان شرح داده شده است.

وی پیشگام عشق الهی بود و در این وادی مکتب صوفیانه‌اش شباهت بسیاری با مکتب عارف بزرگ هم‌عصرش ابن عربی داشت. تأثیر ابن عارف بزرگ در اشعارش بسیار بود تا جایی که او مسائل عرفانی و رموز سیر و سلوک را به وجهی احسن و استوار به نظم درآورد و همین امر باعث روی آوردن سالکان پس از وی گردید تا جایی که تائیه کبری وی در خانقاه‌ها تدریس می‌شد و این چنین شد که وی لقب سلطان‌العاشقین گرفت و بزرگ‌ترین شاعر عرب در زمینه عرفان شد.

در دیوان او بیش از همه حال و هوای شعر و ادب عرفای ایرانی را حس می‌کنیم، گویی اشعار حافظ و مولوی و جامی و عراقی را می‌خوانیم. «از لحاظ معانی، اشعار ابن فارض عمدتاً تغزل و خمریات است و البته، غالباً رمز و نماد حالات روحی و عشق الهی است. بعید نیست همچنان که نوشته‌اند، وی ماجراهای عاشقانه‌ای نیز داشته است، اما آن‌ها که به ابن فارض مطلقاً همچون شاعر عارف می‌نگرند، تمام اشعار او را تأویل عرفانی نموده‌اند که بعضی اوقات تکلف آمیز است.»

(ذکاوتهی قراگزلو، ۱۳۶۵: ۱۶). داستانی در زندگی‌نامه‌ی وی به چشم می‌خورد اینکه وی از پشت بام مسجد چشمش به زنی می‌افتد و عاشق او می‌شود؛ بنابراین بی‌جهت نیست که بگوییم او هر دو نوع عشق در اشعارش به کار برده است. در مورد شعر ابن فارض سه برداشت وجود دارد: «برخی عشق مجازی را پرننگ دیده‌اند و با افسانه پردازی درباره تجربه‌های عشق انسانی او، ابیات مربوط را تأویل کرده‌اند» (حلمی، ۱۹۷۱: ۱۵۶). «کسانی مانند سعید فرغانی، عبدالرزاق کاشانی و عبدالغنی نابلسی همه اشعار او را عرفانی دانسته‌اند و گروه سوم با اعتقاد به وجود هر دو سویه عشق انسانی و عرفانی در دیوان ابن فارض، برای رفع تناقض قائل به دو دوره‌ی پیش و پس از تحول روحی او شده‌اند» (قراگزلو ذکاوتهی، ۱۳۶۵: ۵). دکتر محمد مصطفی حلمی هم شعر ابن فارض را از حیث اشتغال بر عشق انسانی، یا حب الهی به سه دسته تقسیم می‌کند و بر آن می‌شود «شعر او یا متضمن عشق انسانی است یا دربردارنده حب الهی یا میانه آن دو» (حلمی، ۱۹۷۱: ۶۴).

جامی اما بر این عقیده است: «بیشتر از کسانی که دیوان ابن فارض را می‌خوانند می‌پندارند که شعرها و غزل‌های او عاشقانه‌ای است که درباره معشوقی که از آدمیان است سروده شده و کم هستند کسانی که آن‌را از این جهت بخوانند که این اشعار تصویری است از عشق الهی که از ذات مقدس احدیت گرفته شده ولی اگر هم در آغاز کار چنین بوده است که کوتاه‌نظران می‌پندارند مانع این نخواهد بود که در طوری از اطوار زندگی خود به تمام معنای کلمه صوفی باشد و آنچه گفته آئینه تمام‌نمای روحیه خود او بوده و تائیه کبری و خمیره از عاطفه مردی به زنی حکایت نمی‌کند بلکه شامل معانی و حقایق و اشارات و اصطلاح‌هایی است که خود شاهد صادق و گواه گویایی است بر آنکه صحبت از عشق الهی است که نهایت فزاینده از ذات است» (جامی، بی تا ۱۳۴۳).

صوفیه عشق طبیعی را نردبان می‌دانستند برای رسیدن به عشق الهی. این عقیده مبتنی بود بر وقایعی که در میان عشاق گاهی پیش می‌آمد. چنانکه روزبهان بقلی هم عقیده دارد: «این چنین عاشقی را حق در این جهان به مدارج عشق انسانی به معراج عشق رحمانی رساند، رسم آن عشق از دفتر این عشق توان خواند» (روزبهان، ۱۳۶۶: ۷۷). عاشقانی بودند که در ابتدا سخت شیفته زن یا مردی شده بودند و پس از چندی عشق ایشان تبدیل به عشق الهی شده بود.

قابل ذکر است؛ برخی از شارحان اشعاری را هم که اشاره صریح جسمانی داشته است را تأویل عرفانی کرده‌اند. طبیعی‌تر این است که «تصور کنیم ابن فارض در مرحله‌ای از عمرش عشق انسانی می‌ورزید، بعد از آن وارد مرحله حب الهی شده است» (ذکاوتهی قراگزلو، ۱۳۶۵: ۶۱۹)؛ زیرا در دیوان او باوجود این، بیت‌هایی وجود دارد که تفسیر عرفانی آن آسان نیست و او به صراحت از همراهی با معشوق و خلوت با او سخن می‌گوید. «او دلبر خود را گاه به ضمیر مفرد مؤنث و گاه به ضمیر مفرد مذکر و گاه با ضمیر جمع مذکر یا مؤنث مورد خطاب قرار می‌دهد. نام محبوبه‌اش لیلی و سلمی و سعاد و ... است، یعنی همان نام‌های معشوقگان شعرای عرب و تشبیهاتش همان است که در اشعار عاشقانه عربی آمده.» (همان: ۶۱۸).

پس اشعاری که بر عشق انسانی دلالت دارد بر عشق پاک و افلاطونی تأکید دارد، نه شهوانی و جسمانی. ابن فارض معتقد است که تمامی مراحل عشق الهی را طی نموده است و به اتحاد معشوق دست یافته است. او معشوق را زیباترین، بخشنده‌ترین، بی‌نیازترین و هست و نیست عاشق معرفی می‌نماید؛ اگرچه گاهی خصوصیات بی‌ظاهر منفی مانند بی‌وفایی، سست‌عهدی، سنگدلی و ... را نیز برای او ذکر می‌کند.

همان‌طور که بیان شد یکی از موضوعات اساسی غزل‌های عاشقانه-عارفانه جایگاه برجسته‌ی معشوق و همچنین توصیف ظاهر و حالات گوناگون اوست که در ادامه به بیان ویژگی‌های ظاهری و رفتاری معشوق ابن فارض از خلال اشعار عارفانه او می‌پردازیم.

۳- سیمای معشوق ابن فارض

۳-۱- ویژگی‌های ظاهری

معشوق غزل عصاره و خلاصه طبیعت درونی و رمز آرزوها و آرمان‌های انسانی است. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۹۰). وصف ویژگی‌های ظاهری معشوق موضوعی است که از دیرباز مورد توجه شاعران بوده است. از آنجا که زیبایی‌های ظاهری پلی به سوی زیبایی مطلق است، شاعران عارفی مانند ابن فارض زیبایی‌های ظاهری و حسی را در معنی رمزی و مثالی به کار برده و با تصویرسازی‌های بدیع و هنرمندانه آن‌ها را در معانی عرفانی استعمال کرده‌اند. ابن فارض در جای‌جای اشعارش به وصف چهره، قامت، زلف، لب و دندان و ... معشوق می‌پردازد و معشوق خود را زیباترین و درعین‌حال بهترین می‌داند.

۳-۱-۱- حُسن

زیبایی مادر عشق است. پرداختن به اصل زیبایی بر عارفان و عاشقان الزامی است. «جمال‌پرستی فی‌نفسه ننگ و عیب نیست تا غرض چه باشد. قول معروفی است که از عارفی پرسیدند در نظاره چهره زیباییان چه بینی؟ گفت تا چه بینی» (ستاری، ۱۳۷۴: ۱۸۳)

در اشعار ابن فارض حسن و زیبایی معشوق و شاهد ازلی است که سراسر جهان را احاطه کرده و همه زیبایی‌های ظاهری جلوه‌ای از آن زیبایی مطلق است. در حقیقت معشوق ازلی که به آسانی رخ به کس نمی‌نماید، در قالب مظاهر و جلوه‌های ظاهری همانند معشوق هر جایی دلبری می‌کند و در چهره زیباییان و دلبران طنز دل‌عشاق را می‌رباید. ابن فارض به این نکته توجه ویژه‌ای دارد و خود را به عنوان عاشق‌ترین معرفی می‌نماید و معشوق خود را زیباترین می‌پندارد

وَ سِرِّ جَمَالٍ عِنْدَكَ كُلِّ مَلَا حَةٍ بِه ظَهَرَتْ فِي الْعَالَمِينَ وَ تَمَّتِ

و سوگند به راز زیبایی تو که همه‌ی زیبایی‌ها به سبب وجود آن در جهان ظاهر شدند و به کمال رسیدند. (دیوان ۱۹۹۸: ۵۳)

در این بیت ابن فارض رمز به کمال رسیدن زیبایی‌ها و ظهور اشیاء را در جهان زیبایی معشوق می‌داند.

وَ حُسْنٍ بِه تُسَبِّحُ النَّهْيُ ذِكْنَى عَلِي هَوَى حَسْنَتٍ فِيهِ لِعَزْكَ ذِكْنَى

و سوگند به جمالی که همه‌ی خرده‌ها را اسیر خویش ساخته و مرا نیز به عشق رهنمون کرده که ذلت و خواری من در این عشق، نیکو و پسندیده است. (همان: ۵۳)

وی معشوق خود را در غایت حسن و زیبایی می‌بیند که گوی سبقت از تمام زیبارویان ربوده است. در دو بیت بالا شاعر آن‌چنان محو جمال و زیبایی معشوق است که به آن زیبایی سوگند می‌خورد

لَوْ أَسْمَعُوا يَعْقُوبَ ذِكْرَ مَلَا حَةٍ فِي وَجْهِ نَسِي الْجَمَالِ الْيُوسُفِي

اگر یادی از زیبایی و ملاحظت محبوب نزد یعقوب کنید، زیبایی یوسف را از یاد خواهد برد. (دیوان ۱۹۹۸: ۱۵۳)

۳-۱-۲-رخسار

نمایان‌ترین عضو معشوق رخسار است که شاعران در تصویر نمودن آن به انواع گوناگون خیال توسل می‌جویند. اشعار ابن فارض سرشار از توصیف زیبایی‌های رخسار معشوق یا محبوب است. وی در اولین بیت از تائیه خود به زیبایی عشق الهی را به شراب و رخسار محبوب را به جام باده تشبیه می‌کند:

سَقَّتِي حُمَيَّا الْحُبِّ رَا حَهُ مُقَلَّتِي وَ كَأْسِي مُحَيِّا مَن عَنِ الْحُسْنِ جَلَّتِ

دست دیده‌ام شراب عشق را به من نوشاند درحالی که جام من رخسار کسی بود که از زیبایی ظاهری منزه و فراتر است. (همان: ۴۶)

فروغ و روشنی و زیبایی چهره معشوق وی به حدی است که اجازه جلوه‌گری از ماه را گرفته است.

وَ مَطْلَعِ انْوَارٍ بَطَّلَعَتْكَ الْتَمِي لِبَهَجَتِهَا كُغْلُ الْبُدُورِ اسْتَسْرَتِ

سوگند به مطلع انوار رخسارت که به سبب زیبایی‌اش ماه‌های تمام پنهان گشتند. (همان: ۵۳)

شاعر معشوق خود را به شکل لیلی تجسم می‌کند و درخشندگی چهره‌ی زیبای معشوق را این‌گونه بیان می‌کند:

هَل نَارُ لَيْلِي بَدَتْ لَيْلًا بَدِي سَلَمِ أَمْ بَارِقٌ لَاحَ فِي الزَّوْرَاءِ فَالْعَلَمِ

آیا نور و رخشانی که می‌بینم از آتشی است که لیلی در ذی سلم افروخته یا از ابری برق دار که در بغداد و عَلم پدیدار شده است. (همان: ۱۲۸)

در ابیات بالا شاعر رخسار زیبای معشوق را سبب پنهان شدن ماه‌های ظاهری و کلیه جمال‌های مادی دانسته و گاه با استفاده از صنعت تجاهل العارف تا آنجا در وصف این زیبایی مبالغه می‌کند که درخشش برق در بغداد را نتیجه آشکار شدن رخسار معشوق برمی‌شمارد.

۳-۱-۳-چشم

توصیف و تصویر چشم معشوق، یکی از دیگر از بن‌مایه‌های اشعار تغزلی و عاشقانه است که در لابه‌لای وصف و ستایش زیبایی جسم و جمال محبوب در شعر تجلی می‌یابد. در اشعار ابن فارض هم وصف و تصویر چشم معشوق نمود دارد.

سَيْفًا تَسِيلُ عَلَى الْفُؤَادِ جُفُونُهُ وَأَرَى الْفُتُورَ لَهُ بِهَا شَحَاذًا

چشمانش به روی قلب شمشیر می‌کشد و خماری دیدگانش در نظر من به تیز کننده شمشیر مانده است. (همان: ۲۷)

وَبَجِزَعِ دِيَاكِ الْجِمِي طَبِي حَمِي بِطَبِي اللَّوَا حِطِّ إِذَا أَحَادَ إِخَاذَا

در گذرگاه آن قلمرو آهوئی است که هنگام خشم با نوک تیز چشمانش از برکه‌ای محافظت می‌کند. (دیوان ۱۹۹۸: ۲۹)

۳-۱-۴- پیشانی

سفیدی و درخشندگی پیشانی از توصیفات است که در وصف معشوق ابن فارض به کار رفته است.

وإن ظلَّلتُ بِلَيْلٍ مِّنْ ذَوَائِبِهِ أَهْدَى لِعَيْنِي الْهُدَى صُبْحٌ مِّنَ الْبَلَجِ

و اگر در شب گیسوانش گم شوم، سپیدی پیشانی راه‌یابی را به چشمم می‌نمایاند. (همان: ۱۴۵)

أَهْوَى قَمَرًا لَهُ الْمَعَانِي رِقٌّ مِّنْ صُبْحٍ جَبِينِهِ أَضَاءَ الشَّرْقِ

من ماهی را دوست دارم که معانی حسن و نیکویی برده اویند و درخشش خورشید برگرفته از روشنی پیشانی اوست. (همان: ۱۸۵)

پیشانی از نمایان‌ترین اعضای معشوق است که در بدو نمایان شدن به خوبی هویدا و آشکار است. شاید منظور از پیشانی در این ابیات زیبایی و جلوه ذات حق برای عارف باشد.

۳-۱-۵- زلف

صفتی که اکثر شاعران برای موی زیبا برشمرده‌اند؛ بلند، سیاه، خوشبو، طره عنبرافشان، موی آشفته، مجعد و تابدار و... است که تقریباً تمام این توصیفات در وصف زلف معشوق ابن فارض دیده می‌شود. به طور مثال وی زلف معشوق را در سیاهی به شب و در کج بودن و تابدار به دم عقرب تشبیه نموده است.

إِن تَنَّتْ فَفَضِيْبٌ فَي نَقَا مُثْمِرٌ بَدْرٌ دُجَى فَرْعِ ظَمَى

هنگامی که خم می‌شود (در لطافت) چون شاخه میوه‌داری است که ماه تمامی بر روی آن، در میان شب زلفانش نورافشانی می‌کند. (همان: ۱۴)

وَاجِدًا مُنْدًا جَفَا بُرْقَعَهَا نَاطِرِي مِّنْ قَلْبِهِ فِي الْقَلْبِ كَى

از آن زمان که عقرب زلف او روی برتافت، چشم داغی را در قلبم مشاهده کرد. (همان: ۲۲)

وی همچنین در زیبایی و آشفته‌گی موی بناگوش معشوق که باعث آشفته‌گی خرد عاشق شده، می‌گوید:

مَا أَحْسَنَ مَا بَلْبَلِ الْأَصْدَعُ قَدْ بَلْبَلِ عَقْلِي وَعَذُولِي يَلْغُو

چه خوش است آن که موی بناگوشش آشفته گشته و خرد مرا آشفته ساخته (بدین سبب) سرزنشگر من که سخنان بیهوده بر زبان می‌راند. (دیوان ۱۹۹۸: ۱۸۵)

زلف نیز از بسامد بالایی در شعر ابن فارض برخوردار است. در ابیات بالا یکی از دلایل تحیر و سرگشتگی شاعر زلف معشوق است که داغی همیشگی در قلب شاعر نشانده است.

۳-۱-۶- قامت

در عرف عام نظم و نثر آنچه رایج است این است قد باید بلند و کشیده باشد؛ بنابراین در اکثر قریب به اتفاق موارد قد معشوق در بلندی و اعتدال به درخت سرو و یا شاخ درخت تشبیه می‌شود. ابن فارض هم برای نشان دادن شکوه و تمامیت معشوق وی را در اعتدال قامت به شاخ درخت تشبیه می‌کند.

و مَشْبَبَةٌ بِالْغُصْنِ، قَلْبِي لَا يَزَالُ عَلَيْهِ طَائِرٌ

چه بسا معشوقی که از نظر اعتدال قامت مانند شاخه درخت است و قلب من مانند پرنده‌ای پیوسته بر فراز آن است. (همان: ۱۸۰)

كَالْغُصْنِ قَدَاً وَالصَّبَاحِ صَبَاحاً وَاللَّيْلِ فَرَعاً مِنْهُ حَاذَا الْحَاذَا

بلندای قامت او چون شاخه و زیبایی‌اش چون سپیده صبح و زلفان به کمر رسیده‌اش چون شب سیاهست. (همان: ۲۹)

قامت موزون محبوب چونان درختی است در نهایت اعتدال و انعطاف‌پذیری آن به شاخه‌های ترد آن تشبیه شده است که زیبایی معشوق و دلربایی او را دوچندان می‌کند.

۳-۱-۷- گندم گونی معشوق

با توجه به شواهدی که در شعر ابن فارض وجود دارد معشوق وی دارای پوستی گندم گون است و این چیزی است که معشوق وی را خاص و ممتاز نموده است؛ زیرا در اکثر موارد معشوقکان به دلیل پوست سفیدشان ستایش می‌شوند اما گویا جذابیت معشوق وی در پوست و لب گندم گون وی نمایان است.

أَجْفَانُهُ مِنِّي مَكَانَ سَرَائِرِي أَحِبِّ بِأَسْمَرَ صَيْنَ فِيهِ بِأَبْيَضِ

آن محبوب گندمگون که در آن قبیله با شمشیر محافظت می‌شود، چقدر دوست‌داشتنی است. چشمان او محل رازهای من است. (همان: ۱۴۸)

أَصْبَحْتُ بِسُمْرِ سَمْرَقَنْدٍ وَخَطَا لَا أَفْرُقُ مَا بَيْنَ صَوَابٍ وَخَطَا

من عاشق سبزه رویان سمرقند و ختن شدم و بین درست و نادرست تفاوتی قائل نمی‌شوم. (همان: ۱۹۴)

چنانچه دیدیم رمز زیبایی معشوق گندم گون بودن اوست که امروزه کمتر شاعری ایست این ویژگی را بستاید

۳-۱-۸- بوی خوش

یکی از صفات خوب معشوق ابن فارض که در جای‌جای اشعارش نمود یافته و از بسامد بالایی برخوردار است، خوشبویی اوست. یار وی همواره سمن بو و عنبربوست و از او بوی مشکین متصاعد می‌شود.

وَأَنْشَقُّ رِيَاهَا بِكُلِّ دَقِيقَةٍ بِهَا كُلُّ أَنْفٍ نَاشِقٍ كُلُّ هَبِّهِ

و بوی خوش او در هر وزش با هر حس لطیفی که همه‌ی بینی‌های بویا را در اختیار دارد می‌بویم. (دیوان ۱۹۹۸: ۸۲)
 فَسَكَّرْتُ مِنْ رِيَا حَوَاشِي بُرْدِهِ وَ سَكَّرْتُ حُمَيَا الْبُرِّ فِي أَدْوَانِي

من از بوی خوش جامه‌ی او سرمست شدم و شراب بهبودی در اعضای دردمندم جریان یافت. (همان: ۱۱۷)
 مَا شَمَمْتُ الْبِشَامَ إِلَّا وَ أَهْدِي لِفَوَادِي تَحِيَّهِ مِنْ سَعَادِ

هرگاه بوی خوش درخت بشام را بویدم سلامی از جانب سعادت برای دلم ارمغان آورد. (همان: ۱۳۳)

بوی خوش همواره عاشق را به یاد معشوق می‌اندازد چنانچه حافظ می‌فرماید:

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید // // // // // از یار آشنا سخن آشنا شنید

در اشعار ابن فارض نیز این بوی خوش مشام شاعر را می‌نواخته و یاد معشوق را در دلش زنده نگاه می‌داشته است

۳-۱-۹- باریک میان

از دیرباز تاکنون کمر باریک یکی از ویژگی‌های برجسته معشوق در زیبایی وی به شمار می‌رفته است که معشوق ابن فارض تمام این زیبایی‌ها را در خود دارد.

أَهْوَاهُ مُهْفَهْفَةٌ تَقِيلُ الرِّدْفِ كَالْبَدْرِ يَجِلُّ حُسْنُهُ عَنِ وَصْفِ

او را که میان باریک و درشت کفل است دوست دارم، او مانند ماه تمامی است که زیبایی‌اش فراتر از توصیف است. (همان: ۱۹۰)

۳-۱-۱۰- لب و دهان و دندان

لب، دهان، دندان، خنده و دیگر وابسته‌های آن در توصیفات ظاهری معشوق نقشی بسزا دارد. ابن فارض گاهی از معشوقی صحبت می‌کند که دارای لب‌های سبزه و گندمگون است.

صَدُّ حَمِيٍّ ظَمَاءٍ لِمَاكَ لِمَاذَا وَ هَوَاكُ قَلْبِي صَارَ مِنْهُ جُذَاذَا

روی برتافتن تو عطش مرا از رسیدن به لبان گندمگون بازداشت، چرا (چنین) کردی؟ سوگند به عشقت که قلبم به سبب آن روی گردانی شکسته است. (دیوان ۱۹۹۸: ۲۶)

وی از جذابیت و خوشبویی لب معشوق سخن می‌گوید:

خَصِيرُ اللَّمَى عَذْبُ الْمُقْبَلِ بُكْرَةً قَبْلَ السَّوَاكِ الْمِسْكِ سَادَ وَ شَاذَا

لبانش سرد است و دهانش (حتی) صبحگاهان پیش از مسواک خوشبو و شیرین است. (همان: ۲۸)

سفیدی، زیبایی و براقی دندان معشوق را چنین توصیف می‌کند:

أَنَارُ الْعَضَا ضَاءَتْ وَ سَلَمَى بِذِي الْعَضَا أَمْ ابْتَسَمَتْ عَمَّا حَكَّتَهُ الْمَدَامِعُ؟

آیا اکنون که سلمی در سرزمین درختان تاغ است، آتش درخت تاغ روشن گشته یا اینکه او با دندان‌های درخشانش که زلالی اشک مانند آن است لبخند زده است؟ (همان: ۱۶۶)

وی دندان معشوق را در سفیدی به گل بابونه تشبیه کرده است.

فَإِنْ أَبِي فَلَأَقَاحِي مِنْهُ لِي عِوَضٌ مَن عَوَّضَ الدُّرَّ عَن زَهْرٍ فَمَا بَخِيسَا

و اگر او نپذیرد من بابونه (ی دندانش) را به جای آن می‌پذیرم و آن کس که مروارید (دندان) را به جای گل (گونه) بپذیرد، زیان نکرده است. (همان: ۱۷۷)

ابن فارض آب دهان معشوق را به عسل تشبیه می‌کند.

يَا مَا أَمِيلِحْ كُلَّ مَا يَرْضَى بِهِ وَرُضَابُهُ يَا مَا أَحْيَلَاهُ بِنَفْسِي!

چه شیرین است هر چه که او بدان رضایت دارد و چه شیرین است آب دهان (عسل مانندش) در دهان من. (همان: ۱۵۳)

در نظر عاشق هر چیزی که متعلق به معشوق است نیکوست حتی در نظر او دهان محبوب معطر و دندان‌هایش زیبا و رخشان است و هر یک از این‌ها در جلوه گری عاشق را بی‌تاب می‌نماید. ابن فارض نیز در اشعارش چنانچه دیدیم به این زیبایی‌ها بی‌اعتنا نبوده است

۳-۱-۱۱- گفتار شیرین

معشوق ابن فارض شیرین‌گفتار است و با لفظی شیرین و فصیح دل عاشق را می‌رباید.

حُلُوِّ الْحَدِيثِ وَإِنْهَاءِ لِحَالِ الْوَدْعِ شَقَّتْ مَرَاتِرَ

(معشوق) شیرین‌گفتار است و آن شیرینی است که زهره‌ها را می‌ترکاند. (دیوان ۱۹۹۸: ۱۸۰)

۳-۱-۱۲- گونه

شادابی و لطافت گونه معشوق ابن فارض در حدی است که با برگ گل هم آزرده می‌شود.

وَشَكَّتْ بِضَاضَهُ خَدَّهُ مِنْ وَرْدِهِ وَحَكَّتْ فَظَاظَهُ قَلْبَهُ الْفُولَاذَا

شادابی گونه‌اش از برگ گل دردآلود می‌شود و سختی قلبش بسان فولاد است. (همان: ۲۸)

۳-۱-۱۳- خال

در آثار ادبی، معشوق زیبا دارای خالی سیاه است که بر رخسار سفید او خودنمایی می‌کند و این خال به‌سان دامی برای عاشق است، معشوق در اشعار ابن فارض هم با همین خصوصیت از عاشق دلبری می‌کند و شعله عشق را در وجود عاشق برمی‌افروزد.

عَمَّ اشْتِعَالاً خَالٌ وَجَتَّهَ أَحَا شُغْلٍ بِهِ وَجَدَّأُ أَبَى إِسْتِنْقَاذا

خال گونه‌اش دلداده‌اش را آتش زد و شدت اشتیاق در پی رهایی از آتش نبود. (همان: ۲۸)

۳-۱-۱۴-لطافت

لطافت هم یکی از توصیف‌هایی که ابن فارض در بیان ویژگی‌های ظاهری معشوق آورده است، او معشوقش را در لطافت برتر از باد صبا می‌داند.

أرَبَّتْ لِطَافْتُهُ عَلَي نَشْرِ الصَّبا وَ أَبَّتْ تَرَاْفَتْهُ الْتَقْمُصَ لَاذَا

لطافت او از بوی باد صبا افزون‌تر است و از نازپروردگی زیاد، پوشیدن لباس نازک کتانی را خوش ندارد. (همان: ۲۸)
در نرمی و لطافت گونه معشوق می‌گوید:

مَا أَطْيَبَ مَا بَيْنَنَا مَعَا فَي بُرْدٍ إِذْ لاصِقَ خَدَّهٖ إِعْتِنَا قَا خَدَي

چه خوش بود آن‌گاه که با هم در جامه‌ای به سر می‌بردیم و گونه‌اش بر گونه‌ام بود. (همان: ۱۸۷)
خال معشوق و لطافت‌هایی که ساخته خیال عاشق است نیز بر جلوه‌گری معشوق می‌افزاید. لطافتی که در جامه و جسم محبوب در نظر عاشق دلرباست

۳-۲-ویژگی‌های رفتاری

وصف معشوق در شعر ابن فارض منحصر به ویژگی‌های ظاهری و جسمانی نمی‌شود، بلکه وی صفات اخلاقی و رفتاری معشوق را هم مورد توجه قرار داده است. به نظر می‌رسد ابن فارض در وصف ویژگی‌های رفتاری پیرو سنت شعر و ادب عربی بوده و مانند دیگر شعرا از کم‌توجهی معشوق، بی‌وفایی، دوری و هجران، بیدادگری و ... شکوه می‌کند، اما در عین حال معشوق خود را بهترین می‌پندارد.

۳-۲-۱-اعراض

اعراض در شعر کلاسیک از شروط دوام عشقبازی است. اظهار نیاز و محبت عاشق با ناز و رویگردانی و بی‌توجهی معشوق همراه می‌شود. گویی این رویگردانی معشوق موجب روی آوردن هرچه بیشتر عاشق است.

أَلِفَ الصَّدودَ وَ لِي فُؤَادٌ لَمْ يَزَلْ مُدُّ كُنْتُ غَيْرَ وِدَادِهِ لَمْ يَأْلَفِ

او با رویگردانی از من خو گرفته است؛ اما قلب من جز با محبت او انس ندارد. (دیوان ۱۹۹۸: ۱۵۳)

عُدْتُ مِمَّا كَابَدَتْ مِنْ صَدِّهَا كِبِدِي حِلْفَ صَدِيٍّ وَ الْجَفْنَ رِي

از تحمل رویگردانی او، جگرم عطشناک و چشمم پر آب شد. (همان: ۲۲)

در شعر این فارض جلوه‌های زیادی از بی‌اعتنایی معشوق نسبت به عاشق دیده می‌شود که خود موجب تقویت عشق می‌گردد

۳-۲-۲- غیاب و فراق

غیاب و بعد (دوری و فراق) از پربسامدترین واژه‌هایی است که در جای‌جای دیوان ابن فارض بازتاب یافته است. شاعر دردمند وصال معشوق را می‌طلبد و خواهان دیدار اوست، اما باید وصال را در فراق جوید. به نقل از عراقی: «محبوب فراق و بعد محب خواهد» (عراقی، ۱۳۶۳: ۱۰۲).

تَرَاهُ إِنْ غَابَ عَنِّي كَلُّ جَارِحَةٍ فَيُكَلِّ مَعْنَى لَطِيفٍ رَائِقٍ بَهْجٍ

اگر محبوب از من غایب شود، همه اعضایم (چشم می‌شود) او را در دل هر معنای لطیف و زیبا و دلپذیر می‌بیند. (همان: ۱۴۶)

مُنْذُ غَيْبَتِهِ عَنِ نَاطِرِي لِي أَنَّهُ مَلَأَتْ نَوَاحِي أَرْضِ مِصْرَ نَوَاحِي

از آن زمان که از دیدگانم غایب گشته‌اید ناله‌ای دارم که همه مناطق سرزمین مصر را فرا گرفته است. (همان: ۱۲۵)

وَقَدْ سَخِنَتْ عَيْنِي عَلَيْهَا كَأَنَّهَا بَهَا لَمْ تَكُنْ يَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ قَرَّتِ

چشم من در فراق او چنان از اندوه داغ شد که گویی تاکنون در عمر خویش روز خوشی ندیده است. (دیوان ۱۹۹۸: ۴۲) همواره فراق محبوب از دل‌آزارترین رنج‌های محب صادق است. ابن فارض در جای‌جای اشعارش از این رنج جانکاه سخن به میان آورده است

۳-۲-۳- حضور و قرب

در آیین عشق‌بازی حضور همواره همراه با غیبت است. درک معشوق برای عاشق هجران کشیده بسیار ارزشمند و زیبایی افزاست. لذت حضور، عاشقان را به وجد می‌آورد آن‌گونه که تلخی غیبت را با یادکرد آن تحمل می‌کند.

حَدِيثُهُ أَوْ حَدِيثُهُ عَنِّي يُطْرِبُنِي هَذَا إِذَا غَابَ أَوْ هَذَا إِذَا حَضَرَ

سخنانش آن‌گاه که حضور دارد مرا به وجد می‌آورد چنان‌که در زمان غیبتش نیز سخن گفتن درباره او مرا شاد می‌گرداند. (همان: ۱۸۳)

فَالدَّارُ دَارِي وَجُبِي حَاضِرٌ وَمَتِي بَدَا فَمَنْعَرَجُ الْجَرَعَاءِ مَنْعَرَجِي

وقتی محبوبم حاضر باشد (هر) خانه، خانه من است و آن‌گاه که هویدا شود، پیچ گذرگاه وادی و جرعاء وطن من است. (همان: ۱۴۷)

۳-۲-۴- ایجادکننده آتش شوق در دل عاشق

اشتیاق اندوهی است که غیبت و فراق معشوق در دل عاشق پدید می‌آورد. از دیدگاه ابونصر سراج، نویسنده اللمع؛ «شوق هم منشأ شادی است و هم سرچشمه عشق؛ نیرویی است که عاشقان را قادر می‌سازد تا سخت‌ترین دردهای جسمانی را به امید دست یافتن بر شعف عشق تحمل کنند. انگیزه آن رؤیت زیبایی است. شی‌ای که از لحاظ نظری زیباست، شور عشق را در عاشق پدیدار می‌آورد، ولی شوق الزاماً با آغاز عشق و یا مراحل تحول آن مقارن نیست. از طریق شوق زیبایی است که انسان می‌تواند به عالم ملکوت دست یابد.» (حدیث عشق، ۱۳۷۲: ۵-۵۰۴)

فَقَدْ جَمَعَتْ أَحْشَاءَ كُلِّ صَبَابَةٍ بِهَا وَجَوَى يُنْبِكُ عَنْ كُلِّ صَبَوَةٍ

اندرون من، همه‌ی عشق به او و حرارت شوقی را که برآمده از دلدادگی‌هاست در خود گردآورده است. (همان: ۸۱)

عُمْرُهُ وَأَصْطِبَارُهُ فِي انْتِقَاصِ وَجَوَاهُ وَجَدُهُ فِي اَزْدِيَادِ

عمر و شکیبایی‌اش (عاشق) رو به پایان است و آتش شوق و اشتیاقش رو به افزونی است. (همان: ۱۳۲)

۳-۲-۵- داشتن عشاق فراوان

معشوق شعر کلاسیک، غالباً عاشقان بسیار دارد و با خیل عاشقان سرکوی خود روبروست. باین‌همه وصال را به آسانی و به هر کسی نمی‌دهد، هر عاشق باید سال‌ها منتظر بماند تا شبی عروس وصال را در بر کشد؛ معشوق ابن فارض هم دارای عشاق فراوانی است و این حضور رقیب برای عاشق وی را آزار می‌دهد.

فَلِلَّهِ كَمِ مِنْ لَيْلَةٍ قَدْ قَطَعْتُهَا بِلَذَّةِ عَيْشٍ وَالرَّقِيبِ بِمَعَزِلِ

شگفتا! چه بسیار شب‌هایی را که در غیاب رقیب با خوشی و شادکامی سپری کردم. (دیوان ۱۹۹۸: ۱۷۹)

فَدَعَنِي وَمَنْ أَهْوَى فَقَدْ مَاتَ حَاسِدِي وَغَابَ رَقِيبِي عِنْدَ قُرْبِ مُوَاصِلِي

مرا با محبوبم واگذار؛ زیرا حسودم مرده و رقیبم به هنگام وصال غایب گشته است. (همان: ۱۷۹)

چنانچه دیدیم رقیب یعنی همان مراقب عاشق همواره مورد آزار و حسادت عاشق بوده است. شعر ابن فارض نیز از بسامد رقیب و حسود بهره بالایی برده است.

۳-۲-۶- بی‌رحمی و ستمگری

از دیگر جلوه‌های معشوق که به شکل تعمیم‌یافته‌ای در اشعار ابن فارض نمود یافته، جفاکاری معشوق اوست. «جفا از صفات معشوق است: تا عاشق از جفای معشوق در عشق گریزد.» (عراقی، ۱۳۶۳: ۸۸) با توجه به اشعار ابن فارض می‌توان دریافت که عاشق هیچ‌گاه از معشوق جفاکار گله نمی‌کند و در قبال هر آنچه او می‌کند؛ حتی جفا و بی‌رحمی و عاشق‌کشی، سر تسلیم و رضایت پیش می‌آورد.

كُنْتُ تَجْفُو وَكَانَ لِي بَعْضُ صَبْرٍ أَحْسَنَ اللَّهُ فِي اصْطِبَارِي عَزَاكَ

در گذشته تو ستم می نمودی و من کمی شکیبایی داشتم (اکنون صبر من مرده است) خداوند در مورد (از دست رفتن) شکیبایی من به تو شکیبایی دهد. (همان: ۱۵۸)

أَمْ لَكَ عَنْ صَدِّ أَمَّا لَكَ عَنْ صَدِّ لَظْلَمِكَ ظُلْمًا مِنْكَ مِيلٌ لِعَطْفَةٍ؟

آیا تو نمی خواهی از جفا و روی گردانیت نسبت به کسی که تشنه‌ی آب گوارای لبان توست، دست برداری و با او از در مهربانی در آیی؟ (همان: ۳۹)

۳-۲-۷-بی وفایی

معشوق ابن فارض همچنین بی وفاست و این از ویژگی های روی زیباست.

كَأَنَّا حَلَفْنَا لِلرَّقِيبِ عَلَى الْجَفَا وَأَنْ لَا وَفَا لَكِنْ حَشْتُ وَبَرَّتْ

گویی من و محبوبم در حضور رقیب سوگند یاد کرده بودیم که جفا پیشه نکنیم و وفا نکنیم؛ ولی من این عهد را شکستم و او بدان پایبند ماند. (دیوان ۱۹۹۸: ۴۲)

وَتَاللَّهِ لَمْ أَخْتَرِ مَذْمَةً غَدَرِهَا وَفَاءً وَإِنْ فَاءَتْ إِلَيَّ خَيْرٌ ذِمَّتِي

سوگند به خدا که من به دلیل وفاداریم هیچ گاه او را به سبب پیمان شکنی و بی وفایی اش نکوهش نمی کنم حتی اگر دیگر بار نیز به عهد من خیانت کند. (همان: ۴۲)

چنانچه دیدیم بی وفایی نیز از جمله ویژگی های معشوق در هر نوع عشقی است چرا که این عاشق است که به وفای معشوق نیازمند است و از کمترین بی وفایی او ناله سر می دهد

۳-۲-۷-زائر اللیل

با توجه به شواهد اشعار چنین به نظر می آید معشوق ابن فارض شبانه به دیدار او می آمده است.

كَمْ زَارَتِي وَالذُّجَى يَرَبْدٌ مِنْ حَقِّي وَالزَّهْرُ تَبَسُّمٌ عَنْ وَجْهِ الذِّي عَبَسَا

چه بسیار پیش آمده که او به هنگام تاریکی شدید شب که ستارگان بر چهره گرفته شب می درخشند به دیدار من آمد. (همان: ۱۷۷)

۳-۲-۸-روشنی بخش و هدایت گر

وی شعله‌ی عشق و چهره‌ی درخشان معشوق را روشن‌بخش و هدایتگر در تاریکی ها و گمراهی ها می داند.

وَإِنْ أَجَنَّكَ لَيْلٌ مِنْ تَوْحُشِهَا فَاشْعَلْ مِنَ الشُّوقِ فِي ظُلْمَائِهَا قَبْسًا

اگر شبی با تاریکی و تنهایی تو را پوشانید شعله‌ای از شوق را در تاریکی اش بیفروز. (همان: ۱۷۷)

نَعْمَ أَسْفَرْتُ لَيْلًا فَصَارَ بَوَجْهِهَا نَهَارًا بِهِ نَوْرُ الْمُحَاسِنِ سَاطِعٌ

آری او با چهره‌اش شبی را مانند روز روشن ساخت و همواره پرتو نیکویی‌ها با آن چهره برق می‌زند. (همان: ۲۰۹)

۳-۲-۹- زائل غم و اندوه

شاعر هر چیزی را که یادآور معشوق است، برطرف کننده تمام هم‌وغم‌ها می‌داند.

أَوْ لَوْ رَأَهُ عَائِدًا أَيُّوبُ فَي سِنَّةَ الْكُرَى قَدَمًا مِنَ الْبَلَوَى شُفَى

همچنین اگر ایوب (ع) خیال او را در خواب ببند که به عیادتش آمده از بلاها و بیماری‌ها شفا می‌یابد. (دیوان ۱۹۹۸: ۱۵۴)

و رُبُوعَهُ أَرْبَى أَجَلٍ وَرَبِيعُهُ طَرَبَى وَصَارِفُ أَرْمَةِ الْأَوَاءِ

آری منازل آن دیار مقصود من و بهارش موجب شادی و برطرف کننده‌ی سختی و اندوه من است. (همان: ۱۲۱)

۳-۲-۱۰- تبدیل کننده وحشت به انس

یاد معشوق و عشق به وی، وحشت و تنهایی را به انس تبدیل می‌کند.

لَمْ أَخْشَ وَأَنْتَ سَاكِنٌ أَحْشَائِي إِنْ أَصْبَحَ عَنِّي كُلُّ خِلٍّ نَائِي

اگر همه‌ی دوستان مرا ترک گویند تا تو در دلم جای داری، ترس ندارم. (همان: ۱۸۶)

۳-۲-۱۱- بخل در وصال

معشوق دیریاب و سخت وصال است. او در بخشش گنج وصال خود به گدایان عشق امساک می‌ورزد. او به بها و ارزش وصل واقف است؛ از این رو، آن را رایگان از کف نمی‌دهد و از این ترفند همواره عشاق خویش را گله‌مند می‌سازد.

أَعِدْ عِنْدَ سَمْعِي شَادَى الْقَوْمِ ذِكْرَ مَنْ بِهِجْرَانِهَا وَالْوَصْلِ جَادَتِ وَضَنْتِ

ای آوازه‌خوان قبیله یاد آن را که هجرانش را بر من ارزانی داشت و از وصال بخل ورزید در گوشم تکرار کن. (همان: ۴۵)

فَلْيَ بَيْنَ هَاتِيكَ الْخِيَامِ ضَانِيَةٌ عَلَيَّ بِجَمْعِي سَمَحَةٌ بِتَشْتِي

زیرا من در آن خیمه‌ها محبوبی دارم که بر وصال من بخل می‌ورزد و تنها به من دوری و فراق ارزانی می‌دارد. (همان: ۳۴)

۳-۲-۱۲- ناز و کرشمه

ناز و کرشمه ویژگی معشوق است و این کرشمه با وجود عاشق معنی پیدا می‌کند. در واقع معشوق نیازمند نیاز و طلب عاشق است و می‌خواهد حسن خود را تنها از طریق عاشق نظاره‌گر باشد؛ بنابراین به عشوه‌گری و جلوه‌گری می‌پردازد. عراقی هم عقیده دارد: «کرشمه و ناز معشوق را نیز طلب و نیاز عاشق به کار آید و این کار، بی یکدیگر راست نیاید» (عراقی، ۱۳۶۳: ۱۱۱)

معشوق ابن فارض هم دارای ناز و تکبر و عشوه‌گری است و با همین ترفند دیدار نماید و پرهیز می‌کند و آتش عشق را در دل عاشق شعله‌ور می‌سازد.

يَا سَائِرًا بِالْقَلْبِ غَدْرًا كَيْفَ لَمْ تُتْبِعَهُ مَا غَادَرْتَهُ مِنْ سَائِرِي؟

ای که همراه با نیرنگ دل من را با خود می‌بری، چگونه باقی مانده‌ی وجودم را با دلم همراه نمی‌کنی؟ (همان: ۱۴۹)

تِه دَلَالًا فَأَنْتَ أَهْلٌ لِي وَتَحَكُّمٌ فَالْحُسْنُ قَدْ أَعْطَاكَ

از روی ناز که داری تکبر ورز که تو لایق آن هستی و فرمان بده؛ زیرا زیباییات چنین اجازه‌ای را به تو می‌دهد. (همان: ۱۵۶)

مَا ثَنَانِي عَنْكَ الضَّنِّي فَمَاذَا يَا مَلِيحُ الدَّلَالُ عَنِّي ثَنَاكَ

بیماری شدید نتوانست مرا از تو منصرف کند پس ای زیبارو چگونه خودپسندی و ناز تو را از من بازداشت؟ (همان: ۱۵۹)

۳-۲-۱۲- صعب الوصول بودن

یکی دیگر از مضامین اساسی شعر ابن فارض دور از دسترس بودن یا به عبارتی صعب الوصول بودن معشوق و در عارفانه محض اغلب دست نیافتنی بودن وی است. در واقع می‌توان گفت، هنگامی که شاخصه‌های عشق زمینی در اشعار عرفانی راه می‌یابد، در عین متعالی بودن کم‌کم معشوق از به سمتی می‌رود که از نیافتنی بودن به سمت معشوقی گرایش می‌یابد که اگرچه بعید الوصول است، اما شاید با سعی و مجاهدت عاشق روزنه امیدی به دستیابی و وصال او بیابد.

بَابِ وَصَلِي السَّامِ مِنْ سُبُلِ الضَّنِّي مِنْهُ لِي مَا دُمْتَ حَيًّا لَمْ تَبِي

(از زبان معشوق می‌گوید): رسیدن به وصال من هامن مرگ است و لازمه‌ی آن گذشتن از گذرگاه‌های بیماری است و تو تا زمانی زنده هستی به آن دست نخواهی یافت. (همان: ۱۸)

خَاطِبَ الْخَطْبِ دَعِ الدَّعْوَى فَمَا بِالرُّقِيِّ تَرْقِي إِلَى وَصَلِ رُقِي

ای کسی که خواستار این کار خطیر هستی! این ادعا را رها کن. با افسون نمی‌توانی به وصال معشوق (رقیه) برسی. (همان: ۱۷)

۴- تجسم معشوق در قالب عرایس شعر عربی

ابن فارض معتقد است که اساس عشق، یکی است و معشوق در هر زمان، در نمودی ظاهری تجلی و ظهور پیدا کرده است. او در اشعار خود به وفور از عاشقان و دلدادگان و معشوقه‌هایی مانند قیس و لبنی، عزه و کثیر، جمیل و بثیه سخن می‌گوید و دلبر و محبوبه‌ی خود را در قالب لیلی، بثیه، عزه، لبنی و سلمی تجسم می‌کند. عمر فروخ عقیده دارد: «از دیدگاه ابن فارض، خداوند برای هر عاشق در معشوقش ظاهر می‌شود. مجنون خدا را دوست داشت، معشوقش به صورت لیلی آشکار شد. همان‌گونه که لیلی خدا را دوست داشت و آن دوستی در قیس بن مَلُوح (مجنون) تجلی یافت و بر او آشکار شد. پس هر دو خدا را دوست داشته‌اند.» (فروخ، ۱۹۸۹: ۵۲۱).

۴-۱- لیلی

لیلی مشهورترین معشوق در ادبیات عاشقانه عربی است. در ادبیات عرفانی، لیلی مظهر عشق ربانی و الوهیت است و مجنون مظهر روح ناآرام بشری است که بر اثر دردها و رنج‌های جانکاه دیوانه شده است. ابن فارض هم در ابیات زیادی معشوق خود را در قالب لیلی تجسم می‌کند.

أَمْ تِلْكَ لَيْلَىٰ عَامِرِيَّةُ أُسْفَرْت لَيْلَىٰ فَصُورَتِ الْمَسَاءِ صَبَاحَا

بلکه در شب هنگام لیلای عامری چهره آشکار نموده و شامگاه مرا به صبح بدل ساخته است. (دیوان ۱۹۹۸: ۱۲۳)
إِذَا مَا بَدَتِ لَيْلَىٰ فَكُلِّي أَعْيُنٌ وَإِنْ هِيَ نَاجَتِي فَكُلِّي مَسَامِعُ

هرگاه لیلی ظاهر شود همه وجودم چشم می‌شود و اگر با من نجوا کند، همه وجودم گوش می‌شود. (همان: ۲۱۱)

۴-۲- سلمی

از دیگر عرایس شعری عرب سعد و سلما است. در این داستان سلمی دختر پادشاه مصر است که دل‌باخته و امانق می‌شود ولی امانق که دل در گروی عشق عذرا داشت، به سلمی توجهی نمی‌کند تا اینکه سعاد پسر پادشاه حجاز که قبلاً تصویر سلمی را دیده عاشق وی شده بود سرانجام پس از ماجراها و فراز و وصال به یکدیگر می‌رسند.

أَنَارُ الْعُضَا ضَاءَتِ وَ سَلْمَىٰ بِذِي الْعُضَا أَمْ ابْتَسَمَتْ عَمَّا حَكَّتَهُ الْمَدَامِعُ

آیا اکنون که سلمی در سرزمین درختان تاغ است، آتش درخت تاغ روشن گشته یا اینکه او با دندان‌های درخشانش که زلالی اشک مانند آن است لبخند زده است؟ (همان: ۱۶۶)

۴-۳- نعم

نام معشوقه‌ای خاص در دوران شاعر است که وی در اشعارش چندجا به ذکر نام او پرداخته است.

هَلْ فَتِيَاتٌ بِالْغَوِيرِ يُرِينَنِي مَرَابِعٌ نَعَمٍ نَعَمٍ تِلْكَ الْمَرَابِعُ

و آیا دختران «غور» جایگاه بهاری «نعم» را به من نشان می‌دهند؟ چه خوش است این دیار (دیوان ۱۹۹۸: ۱۶۷)

وَمَاذَا عَسَىٰ عَنِّي يُقَالُ سِوَىٰ عَدَا بِنُعْمٍ لَهْ شُغْلٌ نَعَمٍ لِي بِهَا شُغْلُ

و چه سخنی ممکن است درباره‌ام گفته شود جز اینکه: «او با نغم سرگرم شده است» آری شیفته‌ی اویم. (همان: ۱۳۶)

۴-۴-عزه

کثیر و عزه از معاشیق ادبیات عرب است که شهرت بسیاری دارد. عزه از زنام مشهور و شیرین سخن ادیب بود و عبدالملک مروان وی را در حرم خویش درآورده بود تا از وی ادب فراگیرد. عزه به روزگار عبدالعزیز بن مروان در مصر به سال ۸۵ هـ ق درگذشت. ابن فارض هم در چندجا معشوق خود را در قالب عزه معرفی می‌کند.

أَنْشُرُ خُزَامِي فَاحَ أُمَ عَرَفُ حَاجِرٍ بِأُمَّ الْقُرَى أُمَ عَطْرُ عَزَّةَ ضَائِعٌ؟

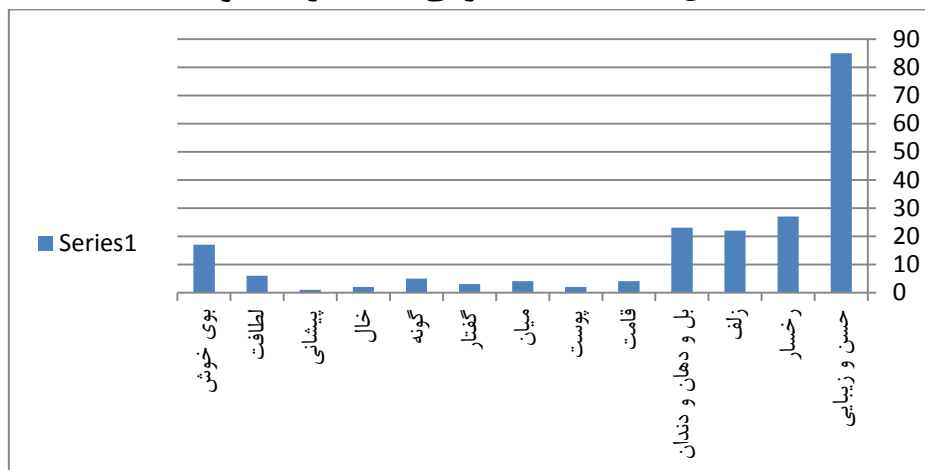
آیا در مکه عطر سنبل وحشی پراکنده گشته یا بوی خوش حاجر است یا رایحه‌ی عزه منتشر شده است. (همان: ۱۶۶)

نتیجه

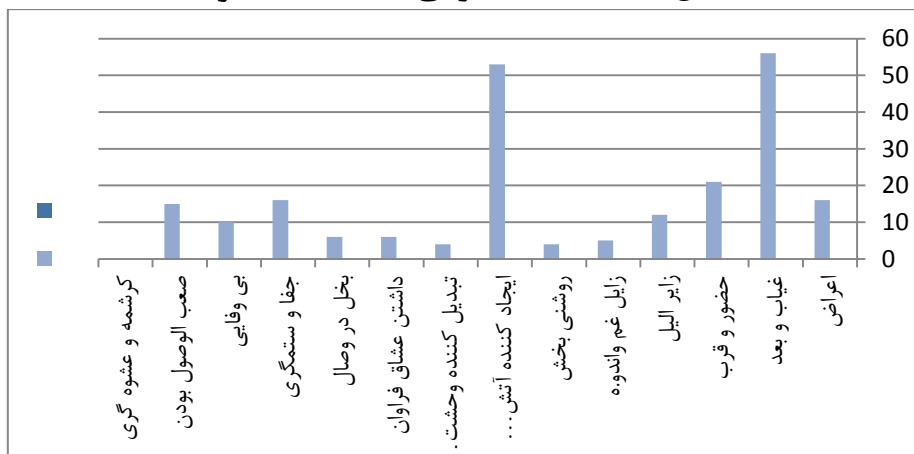
بررسی دیوان ابن فارض نشان می‌دهد که؛

- ۱- عشق و محبت از مفاهیم اصلی شعر اوست.
- ۲- این عشق به دو صورت در اشعار وی تجلی یافته یا عاشقانه است یا عارفانه.
- ۳- معشوق یکی از کلیدی‌ترین و پررنگ‌ترین عنصر شعر اوست که گاه زمینی است و گاه الهی.
- ۴- آنچه از اشعار عاشقانه وی دریافت می‌شود عشق او عشق پاک است نه شهوانی و در واقع این عشق انسانی پله‌ای ست برای رسیدن به عشق الهی.
- ۵- ابن فارض در ترسیم سیمای معشوق تابع سنت‌های ادبی پیشین بوده است. وی در توصیف ویژگی‌های ظاهری معشوق بیشتر به حسن و زیبایی چهره معشوق پرداخته و از میان ویژگی‌های رفتاری غیاب و هجران معشوق دارای بالاترین بسامد است که ابن فارض به آن پرداخته است.
- ۶- معشوق وی اگرچه دارای خصوصیات منفی مانند؛ بی‌وفایی، ستمگری و ... است، اما از نظر وی همین که شکار زیبایی معشوق باشد، برای او ارزش تحمل جفا و بی‌رحمی را دارد.

جدول شماره ۱، بسامد ویژگی‌های ظاهری معشوق:



جدول شماره ۲، بسامد ویژگی‌های رفتاری معشوق:



منابع:

۱. بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۶۶)، *عبه‌العاشقین به اهتمام هنری کربن و محمد معین، چاپ سوم، تهران: منوچهری*
۲. بهروز، اکبر (۱۳۵۹)، *تاریخ ادبیات عرب، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.*
۳. پورنامداریان، تقی (۱۳۶۷)، *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ دوم: تهران، علمی فرهنگی.*
۴. جامی، عبدالرحمن (۱۳۴۱)، *لوايح شرح خمريه ابن فارض، تهران: انتشارات بنیاد مهر.*
۵. جودی نعمتی، اکرم (۱۳۸۴)، *فروغ رخ ساقی (ترجمه قصیده تائیه کبری و تائیه صغری ابن فارض)، تهران: فرهنگی*
۶. حلمی، مصطفی (۱۹۷۱)، *ابن الفارض و الحب الالهی، قاهره: دارالمعارف.*
۷. ستاری، جلال (۱۳۷۴)، *عشق صوفیانه، چاپ اول، تهران: مرکز*
۸. الفاخوری، حنا (۱۳۶۸)، *تاریخ ادبیات عرب، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، تهران: توس*
۹. عراقی، فخرالدین (۱۳۶۳)، *لمعات، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی*
۱۰. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا (۱۳۶۷)، *حافظ و ابن فارض (مقاله)، نشر دانش مرداد، ۳۲۷-۳۳۳*
۱۱. _____ (۱۳۶۵)، *ابن فارض، فصلنامه علمی عمومی زبان و ادبیات فارسی (گرایش عرفان)، ادبستان، صفحات ۱۴-۲*
۱۲. _____ (۱۳۶۵)، *ابن فارض، شاعر حب الهی، مجله معارف، دوره سوم، آذر ۱۳۶۵، صفحات ۶۰۵-۶۵۲*
۱۳. ژان، کلودواده (۱۳۷۲)، *حدیث عشق در شرق، ترجمه جواد حدیدی، چ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی*
۱۴. شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، *انواع ادبی، چاپ سیزدهم، تهران: فردوس*
۱۵. فروخ، عمر (۱۳۸۹)، *تاریخ ادبیات عرب، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: توس.*
۱۶. دیوان ابن فارض (۱۳۹۰) *ترجمه سید فضل‌الله میرقادری، قم آیت اشراق*
۱۷. دیوان ابن فارض (۱۹۹۸) *دار صادر بیروت، لبنان*